

قلمرو دین و ضوابط علوم دینی

سعید ضیائی فر^۱

چکیده

این نوشتار درباره یکی از زاوایای مسئله قلمرو و دین بحث می‌کند و آن، دین یا غیر دینی بودن ضوابط فهم دین و علوم دین است.

اجمالاً دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد؛ دیدگاهی که ضوابط فهم دین را هم در قلمرو دین می‌داند و دیدگاهی که ضوابط فهم دین را علی‌الاصول در قلمرو دین نمی‌داند. در این نوشتار این دو دیدگاه به همراه ادله شان بررسی شده است و در پایان نمونه‌ای از تاثیر گذاری این دو دیدگاه بر مباحث دین شناختی مطرح گردیده است.

کلید واژه‌ها: دین، دینی بودن، ضوابط و قواعد فهم دین، علوم دینی.

۱. عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی قم

مقدمه

یکی از مباحث مهم کلامی بحث قلمرو دین است این مسئله بویژه در عصر حاضر جنبه های جدیدی پیدا کرده است و قلمرو دین نسبت به عرصه های گوناگون مورد سوال و پرسش قرار گرفته است. از این رو قلمرو دین را می توان از زوایای گوناگون بررسی کرد که در این نوشتار می کوشیم یکی از زوایای آن را بررسی کنیم.

پرسش اصلی این نوشتار این است که آیا ضوابط و قواعد فهم دین هم، در قلمرو دین قرار دارد و امری دینی است بدین معنا که همان طور که دین رهنمودها و دستورهایی در عرصه های مختلف زندگی انسان ارائه داده است قواعد و ضوابطی را هم برای فهم دین ارائه داده است یا اینکه دین در این زمینه قاعده و ضابطه ای ارائه نداده است بلکه بالاتر از این، ارائه ضابطه در این زمینه ممتنع است؟

برای روشن شدن محل بحث ناگزیریم چند نکته را توضیح دهیم و مراد خود را از آنها

بیان کنیم.

الف) تبیین مراد از دین

دین در اصطلاح، مجموعه ای از آموزه هاست که ادعای هدایت و سعادت انسان را دارد و اقسام گوناگون الهی، بشری، حق، باطل، تحریف شده و مصون از تحریف و ... دارد. مراد، از دین در این نوشتار دین الهی است که از طریق وحی و نبوت در اختیار بشر قرار گرفته است و آیین های بشری خارج از محل بحث است. هم چنین دین هایی که در اساس الهی و حق بوده اند و در طول تاریخ دچار تحریف شده اند در این نوشتار مد نظر نیست. برخی دین را اعم از آن دانسته اند که از طریق وحی و عقل به انسان می رسد. (برای نمونه ر. ک: جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۰۸) ولی مراد از دین در این نوشتار خصوص آن چیزی است که از طریق وحی و الهام و به واسطه پیامبر و امام در اختیار بشر قرار گرفته است.

ب) تفکیک میان دین و علوم دینی

همان طور که گذشت دین مجموعه آموزه های وحیانی است. پاره ای از این آموزه ها در

متون دینی (کتاب و سنت) به صورت واضح بیان شده است ولی پاره ای از آنها به گونه ای است که به تفسیر و رفع اجمال و ابهام نیاز دارد به گونه ای که اگر رفع ابهام و اجمال نشود پیام دین در آن زمینه بیان نشده است. در این قبیل موارد وظیفه پیام آور دین است که پیام خود

را در حد متعارف برای مردم تبیین کند. این نوع تبیین‌ها که توسط پیامبر و امام صورت می‌گیرد در واقع بخشی از دین است.

ولی تفسیرها و تبیین‌هایی پس از ابلاغ و اتمام بیان دین توسط پیامبر و امام، از سوی دیگران انجام می‌گیرد و پیام‌های دین را در قالب و شکل رشته‌های علمی مستقل و به صورت عناوینی نظیر کلام، فقه، اخلاق و عرفان ارائه می‌دهند.

آنچه مدنظر ما در این نوشتار است قسم دوم است. یعنی آنچه از آموزه‌های دینی که پس از ختم نبوت در شکل و قالب رشته‌های علمی توسط دانشمندان به عنوان قواعد فهم دین ارائه شده است اموری دینی است یا خیر؟

پ) مراد از دینی بودن علم

گاهی مراد از دینی بودن این است که قواعد و ضوابط توسط دانش وران متدین و یا حتی در فرهنگ و تمدن دینی کشف، استخراج و تدوین شده است. نظیر کاری که ارسطو نسبت به قواعد منطق انجام داد. قواعد و ضوابط فهم دین بر این معنا دینی است؛ چون غالباً در فرهنگ و تمدن دینی استخراج و تدوین شده است.

گاهی مراد از دینی بودن این است که قواعد و ضوابط مستقیماً توسط دین (کتاب و

سنت) ارائه شده است.

آنچه محل بحث ما در این نوشتار است دینی بودن به معنای دوم است نه معنای اول.

ت) تبیین مراد از قواعد فهم دین

دین، آموزه‌های مختلف اعتقادی، اخلاقی و فقهی و ... دارد فهم هر یک از این بخش‌ها قواعد ویژه‌ای دارد. ولی بیشتر قواعد فهم آموزه‌های دین مشترک است و در هر سه بخش اعتقادات، اخلاقیات و فقهیات به کار می‌رود. مراد از قواعد فهم دین هر قاعده‌ای است که در فهم دین به کار می‌آید - اعم از قواعد مشترک یا اختصاصی هر بخش - ولی همان‌طور که روشن است تنها قواعد فهم احکام فقهی به عنوان یک رشته علمی مستقل تدوین یافته است و از این رو به « اصول فقه » مشهور گشته است و به همین لحاظ هم معمولاً طرفداران و منکران دینی بودن قواعد فهم دین درباره اصول فقه اظهار نظر کرده‌اند. علت این که ما غالباً دیدگاه‌های این دو گروه را در این نوشتار می‌آوریم این است که کمتر درباره اصول و ضوابط فهم سایر گزاره‌های دینی اظهار نظر شده است.

شایان ذکر است که گرچه اصول فقه مدون به منظور فهم احکام فقهی تدوین یافته است، بسیاری از قواعد آن مشترک است و در بخش هایی دیگر نیز کارایی و اعتبار دارد.

ث) روش بحث

در بحث و بررسی و اقامه دلیل برای نفی و اثبات، می توان از دلیل عقلی استفاده کرد و می توان از دلیل نقلی سود جست؛ ولی دلالت دلیل نقلی در صورتی است که دلیل عقلی قطعی بر خلاف آن وجود نداشته باشد. به تعبیر دیگر دلالت دلیل نقلی مشروط و مراعی به عدم دلالت عقلی بر خلاف آن است و همان طور که در ادامه خواهیم دید کسانی که قواعد علوم دینی را دینی دانسته اند به ادله نقلی تمسک کرده اند و تفسیری از متون دینی ارائه داده اند که در بردارنده قواعد علوم دینی نیز باشد. در حالی که کسانی که منکر دینی بودن قواعد علوم دینی بوده اند به ادله عقلی تمسک کرده اند. از نظر اینان عقلاً ممتنع است که دین قواعد تفسیر آموزه های خود و سامان دهی علوم دینی را در برداشته باشد.

اینک پس از توضیح مقدمات بحث، دو دیدگاهی را که در این مسئله وجود دارد به همراه ادله شان بررسی می کنیم.

دیدگاه اول: دینی بودن قواعد علوم دینی

به باور گروهی، همان طور که دین ریز و درشت احکام شرعی را بیان کرده است می توان قواعد و ضوابط را هم از قرآن و روایات به دست آورد:

اخباری های امامیه را می توان نماینده این جریان دانست. برای نمونه ملا محمد امین استرآبادی می آورد:

روایات به صورت متواتر از ائمه طاهرین (ع) درباره حرمت اعتماد بر نتایج عقول ... و درباره حرمت اعتماد بر اصول و قواعد استنباطی که از کلام اصحاب عصمت گرفته نشده باشد، وارد شده است (استرآبادی، ۱۴۲۶ق: ۱۵۷) وی مسائل علم اصول رایج _ بویژه اجماع و استصحاب _ را خیالات ظنی می داند که از اهل بیت عصمت (علیهم السلام) گرفته نشده، بلکه از اهل سنت گرفته شده است و به همین جهت علم اصول مدون را غیر قابل اعتماد و اعتباری می شمرد (ر. ک: همان، ۵۷۱)

وی در جای دیگری می آورد: مدرکی برای احکام شرعی نظری - چه اعتقادی چه فقهی - جز احادیث اهل بیت (علیهم السلام) نیست و این روایات در بردارنده قواعد استنباطی قطعی و

مسلمی است که جای خیالات عقلی را که در کتاب های اصولی آمده است و جای اعتباراتی را که در فن درایة الحدیث ذکر شده است می گیرد (همان، ص ۹۲).

محدث بحرانی نیز در هنگام بحث از یکی از مسائل فقهی که برخی فقیهان برای اثبات آن به اجماع تمسک کرده اند می گوید: اگر علم اصول فقه مدون، پایه و اساس استواری داشت، اهل بیت (علیهم السلام) آن را تایید می کردند؛ چرا که هر کس روایات را ملاحظه کند درمی یابد که هیچ شانی از شئون انسان نیست ... مگر اینکه روایات ائمه، سنت ها و احکام شرعی آن را - از ریز و درشت - بیان کرده است. پس چگونه ممکن است که ائمه علیهم السلام از بیان ضوابط اصولی غافل شده اند در حالی که به رغم طرفداران علم اصول، این علم دربردارنده ضوابط احکام شرعی است و به منزله زیر بنای احکام شرعی است؟ چون احکام شرعی بر این قواعد استوار است و به آنها باز می گردد. به علاوه دانشمندان اهل سنت نظیر شافعی و غیر او در زمان حضور امامان اهل بیت (علیهم السلام) به این علم اهتمام داشتند و به تالیف و تصنیف در این رشته علمی پرداخته و به واسطه مسائل اصولی، احکام شرعی را استنباط می کردند و این مطلبی است که برای همه شیعیان در زمان حضور امامان اهل بیت (علیهم السلام) آشکار بود. چطور شیعیان غفلت کردند که مسائل اصولی را از اهل بیت سوال کنند؟ اگر شیعیان غفلت کردند، چطور امامان اهل بیت (علیهم السلام) به این مطلب راضی شدند و شیعیان را هدایت نکردند در حالی که به گمان اصولیان مسائل اصولی زیربنای احکام شرعی است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ۳۶۲)؛ همو، الدرالنجدیه، بی تا، ص ۴۲؛ کرکی عاملی، ۱۹۷۷م، ص ۲۹ و محمد علی قمی، ۱۳۴۵ق، ج ۲، ۲۱۱).

این گروه تاکید می کنند که اصول و قواعد فهم دین را باید از روایات گرفت. از این رو گروهی از اخباری ها تلاش کرده اند تا قواعد ماثور فهم آموزه های دینی را از لابلاهای روایات استخراج کنند (برای نمونه ر. ک: فیضی، الاصول الاصلیه و سفینه النجاه؛ حر عاملی؛ الفصول المهمه و الفوائد الطوسیه و بدایه الهدایه؛ موسوی خوانساری، اصول آل الرسول و شبر، الاصول الاصلیه).

ولی برخی معتقدان به وحیانی بودن قواعد فهم دین، هم قرآن و هم روایات را منبع قواعد فهم دین دانسته اند. برای نمونه علامه مجلسی آیات و روایاتی که می توان از آنها مسائل اصولی را استنباط کرد در فصلی گرد آورده است (۱۳۶۲، ج ۲، ۲۶۸ - ۲۸۲).

یکی از معاصران نیز معتقد است که قواعد اصولی را فقط باید از قرآن و سنت قطعیه

گرفت وی در این باره می‌گوید:

من با اصول موجود هیچ موافقتی ندارم بلکه آن را مضر هم می‌دانم، اما می‌پذیرم که فهم قرآن موقوف به دانستن اصول خاصی است. منتها این اصول را هم باید از قرآن گرفت نه غیر آن (صادقی تهرانی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۲۱) وی در جای دیگر می‌گوید:

اگر اصولی پدید آورده‌ایم که قرآنی بود و به سنت قطعیه تکیه داشت کاملاً پذیرفتنی است. اما اصولی که پایه‌های آن اقوال متضاد علما است و هر گوشه آن محلی بر اجتماع ده‌ها قول متناقض است قابل قبول نیست ... جز اصول نورانی قرآن و سنت قطعیه - اعم از لفظی و معنایی - باید همه را کنار گذاشت (همان، ص ۴۱۴ - ۴۱۵).

ادله دیدگاه

بر این دیدگاه ادله‌ای ارائه شده است. هم چنین می‌توان ادله‌ای به سود آن ارائه کرد که برخی از مهم‌ترین آن‌ها را نقل و سپس بررسی می‌کنیم:

دلیل اول: آیات کمال دین

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که بر کامل بودن دین دلالت می‌کند نظیر آیه زیر: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً (مائده ۳/۵)

لازمه کامل بودن دین این است که دین قواعد و ضوابط فهم آموزه‌های خود را دربرداشته باشد و گرنه کامل نخواهد بود.

ارزیابی:

این استدلال، یک قیاس استثنایی است که از بطلان مالی، بطلان مقدم نتیجه گرفته شده است بدین شکل: اگر دین ضوابط و قواعد فهم آموزه‌های خود را دربرداشته باشد کامل نخواهد بود، لیکن دین کامل است پس دربردارنده ضوابط و قواعد فهم خود نیز هست. ولی این استدلال صحیح نیست چرا که نه معنای کمال دین اشتمال آن بر چنین قواعد و ضوابطی است و نه کمال دین مستلزم چنین امری است. به علاوه اگر بپذیریم که معنای کمال دین چنین گسترده است، این تا جایی است که محذور ثبوتی وجود نداشته باشد. در حالی که در این مورد محذور و مانع ثبوتی وجود دارد و آن اینکه اشتمال دین بر قواعد فهم آموزه‌های خود، مستلزم تسلسل است.

دلیل دوم: آیات و روایات جامعیت

برخی از آیات و روایات، جامعیت قرآن یا قرآن و سنت را بیان می‌کند نظیر آیه و روایت

زیر: و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء (نحل ۱۶) (۸۹)

ما من شیء الا فیه کتاب او سنه (کلینی، ۱۳۸۸ق، ۱: ۵۹، حدیث ۴)

اگر قرآن دربردارنده ضوابط و قواعد فهم دین نباشد تبیان هر چیزی نخواهد بود، لیکن

قرآن تبیان هر چیزی است پس دربردارنده ضوابط و قواعد فهم دین است.

نظیر همین بیان را می‌توان در باب روایات جامعیت کتاب و سنت مطرح کرد بدین بیان

اگر کتاب و سنت دربردارنده ضوابط فهم دین نباشد جامع نخواهد بود (به گونه‌ای که درباره

آن گفته شود، من شیء الا فیه کتاب او سنه) لیکن کتاب و سنت جامع است پس دربردارنده

ضوابط فهم دین هم هست.

برخی از طرفداران این دیدگاه دربابی کلمات خویش به این استدلال اشاره کرده اند

(برای نمونه ر. ک: بحرانی، همان، : ۳۶۲)

ارزیابی

این استدلال صحیح به نظر نمی‌آید چون مبتنی بر انتظار و برداشتی از جامعیت است که

این جامعیت قطعاً مراد نیست. اگر انتظار از جامعیت قرآن و روایات این معنای گسترده باشد

تسلسل لازم می‌آید. چون باید قواعد و ضوابط فهم آموزه های دینی اولاً فهمیده شوند تا بتوان

به وسیله آنها آموزه های دین را فهمید. اگر فهمیدن این قواعد و ضوابط، عقلانی و عقلایی

باشد، قواعد و ضوابط اولی هم می‌تواند عقلایی و عقلانی باشد و اگر فهمیدن آنها به قواعد

دینی نیاز داشته باشند قواعد دیگری برای فهم لازم است. خلاصه یا باید بگوئیم قواعد فهم

آموزه های دین عقلایی و عقلانی است یا تسلسل لازم می‌آید.

دلیل سوم: شان و وظیفه تفسیر و تبیین

یکی از شئون و وظایفی که پیامبر عهده دار آن بود شأن تفسیر آموزه های وحیانی بود

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: و ما ارسلنا من قبلك الا رجلاً نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر

ان کنتم لا تعلمون بالبینات والذیر و نزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم (نحل ۱۶) آیات

۴۳-۴۴). در این آیات از یک سو یکی از وظایف پیامبر تبیین آموزه های وحیانی و دینی ذکر

شده است و از سوی دیگر وظیفه مردم مراجعه به اهل ذکر دانسته شده است تا مواردی که نمی‌دانند - از جمله تبیین مجملات قرآن - از سوی اهل ذکر برای آنها توضیح داده شود. طبق روایات معتبر و متعدد مراد از اهل ذکر اهل بیت هستند (برای نمونه ر. ک: مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۱۲ و ج ۹، ص ۱۲۵ و ۲۴۳ و حویزی، بی تا، ج ۳، ص ۵۵ - ۵۹) حتی اهل سنت هم این مطلب را از امیر المومنین (ع) و سایر ائمه نقل کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۴، ص ۱۴۵، حسکائی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۴۲۲ و قرطبی، ۱۴۰۵، ج ۱۱، ص ۲۷۱)

بنابراین وظیفه پیامبر و امام است که آموزه های دین را بیان کنند. نتیجه طبیعی این مطلب این است که قواعد فهم دین را هم دین بیان کند.

ارزیابی

آنچه وظیفه پیامبر و امام است تبیین مجملات کتاب و سنت به گونه‌ای است که اگر پیامبر یا امام تبیین نکند پیام الهی به مردم ابلاغ نمی‌شود و حجت الهی بر مردم تمام نمی‌گردد. ولی پس از اینکه پیام به گونه‌ای روشن توسط پیامبر و امام به مردم ابلاغ شد دیگر بر عهده پیامبر یا امام نیست که قواعد تدوین معارف دینی به صورت رشته های علمی چون کلام، فقه و اخلاق را بیان کند؛ بلکه این امر به دانشمندان واگذار شده است تا در پرتو هدایت های کلی پیشوایان دینی به این کار اقدام کنند. لذا در ادامه آیه مزبور هم چنین آمده است «لتبیین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون» یعنی مردم هم در فهم آموزه های وحیانی به تفکر فرا خواننده شده‌اند.

آیه ارجاع و سوال از اهل ذکر هم مفهومی عام و گسترده دارد و به امری عقلایی ارجاع می‌دهد و آن اینکه هر کس نسبت به امری ناآگاه است به آگاهان در آن مسئله مراجعه کرده و حقیقت را از آنان بپرسند اما اینکه در روایات اهل ذکر به اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است از قبیل جری و تطبیق است نه اینکه از قبیل تفسیر باشد تا بر حصر دلالت کند و دیگران را دربرنگیرد. دلیل این مطلب آن است اگر روایات در مقام تفسیر و بیان این مطلب باشد که فقط اهل بیت اهل ذکر هستند لازم می‌آید که آیه، مورد نزول خود را دربر نگیرد چرا که خداوند به مشرکینی که در صحت ادعای نبوت پیامبر تردید دارند می‌گوید از اهل ذکر سوال کنید و معقول نیست که خداوند آنها را به اهل قرآن و اهل بیتی که فرع پیامبر به حساب می‌آیند ارجاع دهد. بلکه مراد در خصوص آیه مورد نزول اهل کتاب هستند همان طور که

دقت در سیاق این آیه و آیه دیگری به این مضمون (انبیاء (۲۱) ۷)

این مطلب را تایید می‌کند و برخی از مفسران هم این مطلب را بیان کرده اند (برای نمونه ر. ک: طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ۱۲: ۲۸۵).

دلیل چهارم: حدیث ثقلین

پیامبر گرامی اسلام (ص) طبق این حدیث فرموده است:

ایها الناس انی قد ترکت فیکم الثقلین، ما ان اخذتم به لن تضلوا؛ کتاب الله و عترتی اهل

بیتی. (معزی ملایری، ۱۳۹۹ق، ۱: ۲۰۶ و مجلسی، ۱۳۶۲، ۲: ۱۰۰)

این حدیث از احادیثی است که اطمینان به صدور آن وجود دارد حتی اهل سنت هم آن را نقل کرده اند (برای نمونه ر. ک: متقی هندی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۸۶ و ۳۸۱، طبرانی، بی تا، ج ۳، ص ۶۶ و الضحاک، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۶۱۳)

این حدیث تمسک به کتاب و سنت را موجب مصون بودن از ضلالت و گمراهی می‌داند و ایمن بودن از ضلالت در صورتی محقق می‌شود که دین علاوه بر راهنمایی‌ها و احکام، قواعد فهم دین و علوم دینی را نیز بیان کند.

ارزیابی

تردیدی در سند و محتوای حدیث به معنای مصونیت بخشی تمسک به قرآن و اهل بیت علیهم السلام از گمراهی نیست ولی از مدعای این گروه که اشمال دین بر قواعد فهم دین و علوم دینی اعم است چرا که ممکن است همه یا اکثر قواعد فهم دین، دینی نباشد بلکه عقلی و عقلایی باشد و به واسطه آنها مصونیت حاصل شود چون همان قواعد عقلایی و عقلی کلاً یا غالباً مصیب به واقع باشد و نقش عترت صرفاً ردع از قواعد و ضوابط، ناصواب باشد همان طور که در سیره معصومین همین مطلب به چشم می‌خورد آنان کمتر قواعد جدیدی را بیان کرده اند و بیشتر از قواعد عقلایی استفاده کرده اند و به ندرت هم برخی قواعد را ردع کرده و آن را غیر معتبر دانسته اند که نمونه روشن آن نهی آنان از قیاس است.

دلیل پنجم: احتجاجات امامان اهل بیت (ع)

امامان اهل بیت علیهم السلام احتجاجات فراوانی با اهل مذاهب دیگر داشته اند. یکی از نکاتی که امامان بر آن تاکید کرده‌اند این است که دیگران قواعد تفسیر دین را نمی‌دانند. برای نمونه امام صادق (ع) در احتجاج با ابوحنفیه چنین می‌گوید:

انت فقیه اهل العراق قال نعم، قال فيما تفتیتهم؟ قال بکتاب الله و سنته نبیه قال یا ابا حنیفه تعرف کتاب الله حق معرفته و تعرف الناسخ و النسوخ؟ قال: نعم قال: یا ابا حنیفه و لقد ادعیت علماً، ویلک ما جعل الله ذلك الا عند اهل الکتاب الذین انزل علیهم، ویلک و لا هو الا عند الخاص من ذریه نبینا(ص) و ما ورثک الله من کتاب حرفاً (صدوق، ۱۳۸۶ق، ج ۱: ۹۰)

در این حدیث فهم قرآن مخصوص اهل بیت دانسته شده است قواعد فهم کتاب فراوان است. در این حدیث به یکی از قواعد آن - که تشخیص ناسخ از منسوخ است - اشاره شده است اگر قواعد فهم قرآن دینی نبود، اعتراض امام به ابوحنیفه بدون وجه می‌گردید.

ارزیابی

اولاً: وجه اعتراض امام به ابوحنیفه اصل نشناختن قواعد فهم کتاب است و این مطلب اعم از مدعا- یعنی دینی بودن قواعد فهم کتاب است. ممکن است قواعد فهم کتاب امری غیر دینی باشد ولی شخصی آن قواعد را نشناسد.

ثانیاً: مراد امام در این گفتگو عدم شناخت اسرار و باطن قرآن است و قرائن متعددی در این زمینه وجود دارد ۱- تعبیر حق معرفته: « این تعبیر در جایی به کار می‌رود که معرفت کامل حاصل نشده است نه اینکه هیچ معرفتی نباشد.

۲- ورثک من کتابه حرفاً: روشن است که ابوحنیفه برخی از احکام ظاهری قرآن را می‌دانست. آنچه وی بدان هیچ آگاهی نداشت، اسرار و بواطن قرآن بود. (برای اطلاع بیشتر ر.ک: خوئی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۶۸-۲۶۹ و روحانی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۰۵)

دیدگاه دوم: دینی نبودن قواعد علوم دینی

به باور گروهی قواعد و ضوابط علوم دینی اموری عقلانی و عقلایی است نه اینکه وحیانی باشد. آری دین و وحی به عنوان مهم ترین منابع علوم دینی - و در برخی موارد به عنوان تنها منبع آن - به حساب می‌آید همان طور که می‌توان اهداف و جهت گیری های رشته‌های علوم دینی را از وحی اقتباس کرد ولی قواعد و ضوابط علوم دینی علی‌الاصول دینی و وحیانی نیست این مطلب کمتر به صورت مستقیم در کلمات دانشوران مطرح شده است ولی در لابلای برخی سخنان به چشم می‌خورد برای نمونه علامه طباطبائی درباره خصوص علم اصول می‌گوید:

علم اصول، علمی است که از قواعدی که نزد عقلا برای استنباط احکام مرسوم است بحث می‌کند. (طباطبائی، بی تا، ج ۱: ۱۴)

یکی از دانشوران فقه و اصول درباره خصوص امارات چنین آورده است:

امارات معتبر، عقلاً بر سه قسم متصور است:

قسم اول: اماراتی که اعتبار آنها به حکم صریح عقل ثابت است به گونه‌ای که شارع قدرت اثبات و نفی اعتبار آنها را ندارد نظیر قطع در حال انفتاح باب علم و علم و ظن به صورت موجب جزئیة در حال انسداد باب علم و علمی.

قسم دوم: اماراتی که اعتبار آنها به بنای عقلا ثابت است، برای حجت بودن این امارات صرفاً عدم ردع شارع کافی است حال چه امضاء و تقریر معصوم ثابت شود یا ثابت نشود و ...
قسم سوم: اماراتی که شرع اعتبار آنها را تاسیس کرده باشد نه اینکه شارع آنها را امضاء کرده باشد. قسم سوم از امارات در میان اماراتی که برای شناخت احکام شرعی به کار می‌رود وجود ندارد. (نجفی، ۱۳۸۴: ۴۳۷)

یکی از معاصران در پاسخ این پرسش که «آیا برای فهم دین باید از همان روش عقلایی و بشری در فهم و استظهارات متنی استفاده کنیم یا خود وحی و خود متون دینی روش فهم خود را بیان کرده اند؟ گفته است:

به نظر من برای استفاده از متون از همین قواعد عقلایی باید استفاده کرد. اگر کسی هم بر این قواعد اشکالی دارد و آنها را نمی‌پذیرد، باید بحث و بررسی بشود. از این قواعد باید کاملاً استفاده کرد. اصول روشی است که عموم عقلا برای فهم متن از آن استفاده می‌کنند. وقتی که متن در مقام تخاطب است و دنبال لغز گویی و امثال آن نیست و در مقام بیان و تخاطب است، از قواعد اصولی باید بهره گرفت. منتها این را هم باید در نظر گرفت که به خصوص برای فهم قرآن، بر توجه به آنچه حاملین وحی فرموده اند، تاکید شده است. نباید از فرمایش های آنان غفلت کرد. این سخنی درست و به جا است. البته اخباری گری شیوه درستی نیست و رد قواعد فهم روایات کار کاملاً نادرستی است؛ اما اعتنا به خود این متون همراه بهره گیری از روش عقلا کاری است که درستی اش بسیار روشن است. (گفت و گویا حجت الاسلام سید جعفر سیدان، درآمدی بر اصول در مکتب تفکیک، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۸۰).

این مطلب به صورت اشاره‌ای و در لابلای سخنان برخی دیگر از دانش وران علم اصول

هم آمده است (گفت وگو با آیت الله ناصر مکارم شیرازی، توهم زدایی، عرف گرایی و کارآمدی در علم اصول، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۹۶ و گفت وگو با آیت الله رجبعلی رضازاده، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۰۵، ص ۳۰۷ و ص ۳۱۷).

برخی هم گفته اند اکثر مباحث اصولی - به جز بخش هایی چون حجیت مصادر در تشریح - عرفی و عقیدتی است (گفت وگو با آیت الله سید احمد مددی، علوم اعتباری و روش های واقع گرایانه، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۹) روشن است حجیت منابع و مصادر در تشریح هم گرچه شرعی و دینی است ولی این بحث اصولی از قبیل ضوابط و قواعد فهم دین - که موضوع بحث ما در این نوشتار است - نیست.

یکی دیگر از معاصران هم گفته است: نباید گفت منابع و قواعد فهم نص را هم باید خداوند ارائه کند (گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین مبلغی، روش شناسی و بصیرت تاریخی در اصول، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۰۲).

ادله دیدگاه

این دیدگاه بر ادله متقن مستند است که برخی از مهم ترین آنها را بررسی می کنیم:

دلیل اول: عدم وجود قواعد و ضوابط اختراعی شارع

شارع در روش خویش قواعد و ضوابط جدیدی اختراع نکرده است بلکه از همان شیوه های عقلایی استفاده کرده است. برای نمونه عقلاً در تفهیم مراد خویش و فهم مقصود یکدیگر به ندرت از تصریح استفاده می کنند بلکه شیوه رایج و غالب عقلاً استفاده از ظواهر در مقام تفهیم و تفهیم است. شارع هم در بیان مراد خویش از شیوه جدیدی استفاده نکرده است بلکه از همان شیوه متعارف در میان عقلاً استفاده کرده است این مطلب در همه قواعد و ضوابط عقلایی ساری و جاری است. بلکه می توان گفت اگر شارع قواعد و ضوابط مخصوص به خود جعل می کرد باید این قواعد و ضوابط وجود می داشت در حالی که در میان قواعد و ضوابط فهم آموزه های دینی چنین قواعد و ضوابطی وجود ندارد.

ممکن است گفته شود که در علم اصول موجود، اصولی وجود دارد که در روایات آمده

است؛ نظیر اصل براءت، استصحاب، احتیاط و ... چطور با وجود این اصول می توان ادعا کرد که قواعد فهم آموزه های دینی اصلاً در این وجود ندارد؟

در پاسخ می توان گفت اولاً: این اصول، اصولی عملی است و در مقام عمل به کار می آید

نه اینکه ضوابط و قواعد فهم آموزه های دینی باشند.

ثانیاً: این اصول هم اموری عقلی و عقلایی هستند از این رو در اصول امامیه برای اثبات اعتبار آنها به دلیل عقلی و عقلایی تمسک شده است و در اصول اهل سنت دلیل عقلی و عقلایی تنها دلیل اعتبار آنهاست.

ثالثاً: اگر فرض کنیم تنها دلیل اعتبار آنها روایات باشد روایات هم به امری عقلی یا عقلایی ارشاد می کند لذا نمی توان گفت امامان اهل بیت علیهم السلام هم لزوماً از موضع این قواعد عملی اصولی را بیان کرده اند.

هر قاعده دیگری هم که در روایات به آن اشاره شده است و به این لحاظ ممکن است دینی تصور شود با پاسخ دوم و سوم روشن می شود که می توان آن را دینی ندانست هر چند در روایات آمده باشد.

دلیل دوم: امتناع عقلی

اگر قواعد و ضوابط فهم آموزه های دین هم، دینی باشد تسلسل لازم می آید. بدین بیان اگر قواعد و ضوابط فهم آموزه های دین امری عقلایی باشد برای مردم مفهوم است ولی اگر دینی باشد باید اولاً فهمیده شود تا بعداً برای فهمیدن آموزه های دین به کار گرفته شود. فهمیدن این ضوابط یا امری است عقلایی که در این صورت خود ضوابط هم می تواند امری عقلایی باشد. یا امری است دینی که در این صورت باز، آمدن دو حالت پیشین متصور است؛ یا امری است عقلایی که باز می تواند خود ضوابط هم عقلایی باشد یا امری است دینی، که باز به قواعدی برای فهم نیاز دارد. بنابراین یا باید گفت قواعد فهم آموزه های دین عقلایی است یا اینکه تسلسل لازم می آید.

ممکن است گفته شود اگر قواعد فهم آموزه های دین امری قطعی و روشن باشد دیگر به قواعدی برای فهم نیازی نخواهد بود تسلسل منقطع خواهد شد.

در پاسخ می توان گفت چنین قواعد قطعی و روشن در میان آموزه های دین وجود ندارد.

تفاوت نتایج دو دیدگاه

گرچه بررسی دو دیدگاه پیش گفته در حد مباحث نظری علمی مهم است ولی این که این بررسی می تواند بر مباحث دین شناختی و اصولی به معنای عام کلمه (نه خصوص مباحث اصول فقهی) تاثیر داشته باشد نیز مهم به نظر می آید.

روشن است که هر یک از دو دیدگاه می‌تواند تاثیرات متفاوتی را از نظر این نوع این شناخت افراد داشته باشد که در اینجا یکی از این تفاوت‌ها را مطرح می‌کنیم و بررسی و تحقیق به منظور ارائه نمونه‌های بیشتر را به فرصت دیگری واگذار می‌کنیم.

اصالت اعتبار قواعد و ضوابط عقلی و عقلایی

یکی از تفاوت‌هایی که در نتایج دو دیدگاه ظاهر می‌شود در نوع نگاهی است که به قواعد عقلی و امارات عقلایی می‌شود. بنابر دیدگاه اول هیچ ضابطه‌ای عقلی یا امارات عقلایی معتبر نیست مگر اینکه آیه و یا روایتی حجیت آن را به اثبات رساند یا معصوم با تقریر خویش به آن اعتبار ببخشد. ولی بنابر دیدگاه دوم هر ضابطه‌ای عقلی یا اماراتی عقلایی برای فهمیدن آموزه‌های دین معتبر است و تنها در صورتی که ثابت شود شارع از اماره یا ضابطه‌ای عقلایی رد کرده است آن ضابطه یا اماره حجت نخواهد بود. به تعبیر دیگر بنابر دیدگاه اول نقش شارع اعتبار بخشی است ولی بنابر دیدگاه دوم شارع نقش اعتبار بخشی ندارد بلکه اگر قاعده یا اماره‌ای با اهدافش ناسازگار بود آن را غیر معتبر اعلام می‌کند.

بر این اساس می‌بینیم که اصولیان امامیه اموری نظیر تنقیح مناط، الغای خصومت، قیاس اولویت، عموم تنزیل را از ضوابط فهم دین ذکر کرده اند.^۱

برای نمونه وحید بهبهانی درباره تنقیح مناط چنین می‌آورد:

ان التعدی بما یصیر بتنقیح المناط، و هو مثل القیاس الا ان العله فیه منقحة؛ ای حصل الیقین

بان خصوصیه الموضع لا دخل لها فی الحکم (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ۲۹۴).

تعدی از مورد مذکور در روایت گاهی با ضابطه تنقیح مناط صورت می‌گیرد و تنقیح مناط مثل قیاس است با این تفاوت که علت در تنقیح مناط روشن است یعنی نسبت به اینکه خصوصیت مورد در حکم دخالتی ندارد یقین حاصل شده است.

۱. نگارنده در جای دیگری تعدادی از این ضوابط را آورده است (جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، ص

۲۳۲ به بعد، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲).

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. استرآبادی، محمد امین، ۱۴۲۶ق، الفوائد المدنیه، موسسه النشر الاسلامی قم، چاپ دوم.
۳. بحرانی، یوسف، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، بیروت، دارالاضواء، چاپ سوم.
۴. ---، ---، بی تا، الدر التجفیه، قم، موسسه آل بیت لاحیاء التراث
۵. شبیر، سید عبدالله، ۱۴۰۴ق، الاصول الاصلیه و القواعد الشرعیه، مکتبه المفید.
۶. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، تفسیر تسنیم (تفسیر موضوعی قرآن کریم) مرکز نشر اسرای، قم.
۷. حر عاملی، محمد، بی تا، الفصول المهمه فی الاصول الاثمه، قم، مکتبه بصیرتی.
۸. _____، ۱۴۰۳ق، الفوائد الطوسییه، قم، المطبعه العلمیه.
۹. _____، بدایه الهدایه، ۱۴۲۱ق، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه.
۱۰. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، ۱۴۱۱ق، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازله فی اهل البیت، تهران، موسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی.
۱۱. حویزی، عبدعلی، بی تا، نورالتقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، المطبعه العلمیه.
۱۲. حوثی، سید ابوالقاسم، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۷، البیان فی تفسیر القرآن، دارالزهراء، بیروت، چاپ پنجم.
۱۳. روحانی، سید محمد صادق، ۱۴۱۲ق، زبده الاصول، قم، درسه الامام الصادق.
۱۴. صدوق، محمد، ۱۳۸۶ق/۱۹۹۶ق، علل الشرایع، نجف، المطبعه الحیدریه .
۱۵. ضیائی فر، سعید، ۱۳۸۲، جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، قم، بوستان کتاب قم.
۱۶. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۹۰ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان.
۱۷. طباطبائی، سید محمد حسین، بی تا، حاشیه الكفایه، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، بی جا.
۱۸. طبری، محمد، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م، جامع البیان، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۹. فیض کاشانی، محسن، ۱۳۹۰/۱۳۴۹م، الاصول الاصلیه تصحیح جلال الدین حسین ارموی، دانشگاه تهران.
۲۰. فیض کاشانی، محسن، بی تا، سفینه النجاه، بی جا.
۲۱. قرطبی، محمد، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م، الجامع الاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۲. قمی، محمد علی، ۱۳۴۵ش، حاشیه کفایه الاصول، نجف، المطبعه المر تظوییه.
۲۳. کرکی عاملی، حسین، ۱۹۷۷ق، هدایه الابرار الی طریق الاثنه الاطهار، تحقق رووف، جمال الدین، بی جا.

۲۴. کلینی، محمد، ۱۳۸۸ق، الاصول من الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۵. مجلسی، محمد باقر، ۱۳۶۳، بحارالانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۶. مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵، جایگاه شناسی علم اصول، قم.
۲۷. معزی ملایری، حسین، ۱۳۹۹ق، جامع احادیث الشیعہ، چاپخانه علمیه، قم.
۲۸. نجفی، محمد علی، ۱۳۸۳، رساله فی الولايات، چاپ شده در: رسائل ولایه الفقیه، به کوشش محمد کاظم رحمان ستایش، مهدی مهریزی، بوستان کتاب قم، قم.
۲۹. وحید بهبهانی، محمد باقر، ۱۴۱۵ق، الفوائد الحائریه، قم، مجمع الفکر الاسلامی.